**فقه، جلسه 54: 24/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل بحثمان در مورد این بود که آیا در متعه این تفصیل بین، در مبدأ عده بین این‌که در حاضر و غایب تفصیل هست یا تفصیل نیست، مرحوم سید فرموده بودند که در متعه مبدأ عده از حین وفات است. عدة وفات، از کلامشان برداشت می‌شد ولو ما قائل به وجوب حداد هم بشویم، باز هم مبدأ عده از حین وفات است، نه از حین بلوغ خبر. آقای آسید محمد سعید حکیم احتیاط کرده بودند، گفته بودند ما مبدأ عده را از حین بلوغ خبر بدانیم، ولو قائل به وجوب حداد هم نباشیم. در مواردی مثل صغیره که حداد واجب نیست، ولو قائل به وجوب حداد نباشیم، مبدأ حداد را از حین بلوغ خبر بگیریم. در جلسة قبل تقریباتی برای بیان هر دو بزرگوار عرض کردیم. ولی انصاف این است که شاید قول صحیح، قول میانه‌ای بین این دو تا باشد. در مواردی که وجوب حداد هست، مبدأ عده از حین بلوغ خبر هست. جایی که وجوب حداد نیست، مبدأ عده از وفات محاسبه می‌شود. اما این‌که ما بگوییم به طور کلی مبدأ عده از حین بلوغ خبر محاسبه می‌شود، به نظر می‌رسد که با ظاهر روایاتی که تعدیل کرده وجوب عده و از حین بلوغ خبر را، گفته چرا عده از حین بلوغ خبر محاسبه می‌شود، به خاطر وجوب حداد. ظاهر اینها این است که وجوب حداد دخالت دارد، نه این‌که به‌طور کلی عدة وفات از حین بلوغ خبر باشد. از زمان مطلع شدن زن باشد. این‌که عدة وفات به‌طور کلی از حین بلوغ خبر باشد، این منافات با ظاهر تعبیر دارد. ما حالا یک توجیهاتی می‌خواستیم بکنیم، ولی انصافش این است که این توجیهات، توجیهات عرفی نیست. عرفاً وقتی تعلیل به حداد می‌کنند، این حداد باید خصوصیت داشته باشد، این‌که به‌طور کلی چه حداد واجب باشد، چه حداد واجب نباشد، این عده بخواهد مبدائش از حین بلوغ خبر باشد، این خلاف ظاهر این روایات هست. البته ما یک نکته‌ای هم ذکر می‌کردیم که در بعضی از روایات وجوب حداد تعلیل نشده، ارادة زن برای حداد تعلیل شده. به نظر می‌رسد این روایات هم مراد از ارادة زن این نیست که خود زن اراده بکند یا اراده نکند دخالت داشته باشد. به طوری که اگر زن بخواهد عصیان کند، اصلاً ارادة حداد نداشته باشد، نخواهد حداد کند. بگوییم عده‌اش از همان اوّل محاسبه می‌شود. نه این نیست. ظاهراً لانها ترید یعنی زنی که ممتثل هست، مفروض گرفته متعارف زن‌ها را که در مقام امتثال هستند و نمی‌خواهند زمانی که معتده هستند ازدواج کنند. نمی‌خواهند بر شوهرشان سوگواری نکنند و امثال اینها. یعنی عبد ممتثل را مفروض گرفته و این لانها ترید اراده‌ای که زن دارد از باب این است که وظیفه‌اش است. یعنی نه جایی که زن اراده نداشته باشد، ولو واجب باشد از تحتش خارج است. نه آنجایی که واجب نیست، ولی زن همینجوری خودش بخواهد حداد نگه دارد، آن را شامل نمی‌شود. ظاهراً جمع بین این روایات این هست که لانها ترید ان تحد له یعنی زن از باب این‌که وظیفة شرعی‌اش هست بخواهد حداد نگه دارد. زنی که ممتثل هست از باب وظیفة شرعیه ارادة حداد دارد. بنابراین، این هم لانها ترید ان تحد له را هم برگردانیم به روایت‌هایی که لان علیها ان تحد له، اینها را با همدیگر به نظر می‌رسد منافاتی نداشته باشند. در مواردی که جملة خبریه در مقام طلب به کار می‌رود، این‌که چطور هست این جمله دال بر وجوب است، قول صحیحش این هست که اینجا، اینجا یک شرطی در تقدیر هست یا به اصطلاح فرض کنید می‌گوییم شخصی فلان کار را کرده، امام علیه السلام می‌گوید اعاد. اعاد یعنی ان اراد الامتثال اعاد. یا یک شرطی را مقدم بگیریم، یا این‌که ضمیر اعاد را به عبد ممتثل برگردانیم. العبد الممتثل اعاد. یا یرید العبد الممتثل الذی یرید الخروج عن عهدة التکلیف و هو فی مقام الامتثال. اینجاها یک همچین تقدیری، حالا یک شرطی یا قیدی برای جمله در تقریب گرفته می‌شود. ظهور این جملات این شکلی هست، بنابراین ازش استفاده می‌شود که وظیفة شخص این هست که این کار را انجام بدهد. در ما نحن فیه هم بعضی جاها، بعضی از عبارت‌ها این بود که لانها تحد علیه، یا تحد له، این جملة خبریه هست. بعضی جاها لانها ترید ان تحد له هست. در بعضی تعبیرها هست لان علیها ان تحد له. به نظر می‌رسد همة اینها به یک جا برمی‌گردد و آن این هست که زن به خاطر این‌که وظیفه‌اش حداد هست می‌خواهد حداد نگه دارد. در نتیجه محصل مطلب این می‌شود که شارع مقدس اینجا به دلیل این‌که مصلحت الزامیه وجود داشته برای این‌که زن حداد نگه دارد، مصلحت الزامیة حداد زن باعث شده که مبدأ عدة زن را حین بلوغ خبر قرار بدهد تا این‌که در همان زمانی که بلوغ خبر می‌شود زن مطلع می‌شود و بتواند هم این مصلحت حداد را رعایت کند و هم عده‌اش را، عدم تزویجش را هم در همان ایام محقق کند.

اما این بیان، ناتمام بودن بیانی که وجه احتیاط آقای حکیم. اما این‌که ما بگوییم که روایت منصرف هست به صورت عقد دائم. عقد موقت را نمی‌گیرد. در عقد موقت ولو حداد واجب باشد، ما قائل به این بشویم که مبدأ عده از حین وفات هست. این‌که روایات ناظر به متعارف باشند و متعه را نگیرند، بعید نیست. ما آن را مستبعد نمی‌دانیم. قبلاً هم عرض کردیم که اطلاقات تزویج و اینها به ازدواج دائم منصرف هست. شمولش نسبت به ازدواج موقت روشن نیست. ولی در ازدواج موقت‌هایی که حداد لازم نیست. یا اگر به‌طور کلی ازدواج موقت را درش حداد را لازم دانستیم، به نظر می‌رسد که از تعلیلی که در این روایت لان علیها ان تحد له، این تعلیل مؤمِّن است. و این‌که این تعلیل را ما حکمت بدانیم این مطلب درست نیست. تعلیل، ما در بحث حکمت و علت این مطلب را ذکر کردیم. در جایی که تشخیص موارد تعلیل روشن هست، آسان هست و اشتباه و سوء استفاده درش کمتر اتفاق می‌افتد یا اصلاً اتفاق نمی‌افتد این ظهور دلیل در علت بودن هست و این علت هم معمم است هم مخصص است. در ما نحن فیه هم لان علیها ان تَحُد له، این که چه مواردی هست که حداد واجب است. خب شارع مقدس وجوب حداد را، دست شارع است. بنابراین می‌شود مواردی که شارع حداد را واجب کرده باشد، می‌گوید هر موردی که من حداد را واجب کردم، آن مورد هم عده‌اش، مبداءش از هنگام بلوغ خبر هست. هیچ مشکلی ندارد حکم دائر مدار این باشد. در جایی که علت بتواند حکم دائر مدار او باشد، ظاهر دلیل این هست که حکم دائر مدار او است. بنابراین نتیجه این می‌شود که در جایی که حداد بر زن واجب باشد، مبدأ عده از حین بلوغ خبر هست. در جایی که حداد واجب نباشد، مبدأ عده از حین بلوغ خبر نیست، بلکه از حین وفات هست. در جلسة قبل هم عرض کردیم که عدة وفات حتماً به خاطر ادای احترام هست و امثال اینها، نه همچین چیزی روشن نیست. عدة وفات در مواردی که حداد را شارع مقدس واجب کرده آن نکته به عنوان یکی از نکات عدة وفات هست. ولی این‌که همة عدة وفات‌ها به خاطر ادای احترام زن به شوهر باشد نیست، می‌تواند به خاطر این باشد که یک نوع، نه ادای احترام زن، یک نوع فاصله افتادن بین دو نکاح، شارع مقدس نمی‌خواهد دو تا نکاحی که هست، دو تا نکاح کنار هم باشد. بین دو نکاح می‌خواهد فصل ایجاد کند. عرض کردم خود آن بحث، مصلحت‌هایی دارد که از جهت روانی زن با دو تا احساس متضاد زندگی نکند و احساساتش در دو زمان متفاوت باشد. همین احتمالش کافی هست برای این‌که ما دیگر از ظهور دلیل در این‌که مبدأ حداد حین وفات هست از این ظهور رفعیت نکنیم. عرض کردم اصلاً ظهور دلیلی هم که حداد را برایش خصوصیت قائل شده این هست که این حداد هست که منشأ شده که از حین بلوغ خبر باشد. و الا اگر حداد نبود از حین بلوغ خبر نبود. وجوب حداد علت تغییر مبدأیت عده از حین وفات به حین بلوغ خبر گشته. این این مطلب.

حالا می‌خواهم یک مقداری بحث‌های فرضی اینجا بکنم، آن این است که اگر ما گفتیم که دلیل عده اجمال دارد، در این‌که آقای حکیم اینجا احتیاط کرده بودند. آیا چطور شده که احتیاط کردند. ما گفتیم احتیاط به خاطر این‌که احتمال دادیم که به این شکل باشد. احتمال این‌که به‌طور کلی عدة وفات مبدأش از حین بلوغ خبر در مورد غایب عدة وفات از حین بلوغ خبر باشد. حداد واجب باشد، یا حداد واجب نباشد. این احتمال باعث می‌شود که انسان احتیاط بکند. این شاید اینجوری توجیهش باشد، این‌که ایشان برایشان دلیل عده، نه این‌که مجمل هست، احتمال می‌دهند که دلیل عده ظهورش در این باشد که ظهور عرفی دلیل عده در این باشد که عده از زمان بلوغ خبر هست. در مورد غایب، ولو حداد هم واجب نباشد و در موارد غیر واجب الحداد هم عدة زوج غایب، عدة وفات زوج غایب از حین بلوغ خبر باشد. احتمال ظهور باعث می‌شود که اینجا احتیاط بکنند. حالا اگر ما دلیل را مجمل دانستیم. در صورتی که مجمل دانستیم می‌خواهیم ببینیم چه کار باید بکنیم. در دو مقام اینجا می‌شود بحث کرد. یک مقام این‌که مقتضای اصل لفظی چیست، بحث دوم این‌که مقتضای اصل عملی چیست. مقتضای اصل لفظی ممکن است شخصی بگوید که ما چون دلیل ما مجمل شد، ما باید تمسک کنیم به عمومات صحت تزویج. احل لکم ما وراء ذلکم. ولی به نظر می‌رسد که اینجا نمی‌شود به آن مطلقات تمسک کرد، یعنی ما علم اجمالی داریم که از آن مطلقات زمان عده خارج شده. نمی‌دانیم عده مبدائش از حین بلوغ خبر هست یا از حین وفات هست. پس زن یک ۴ ماه و ۱۰ روز جواز تزویج ندارد. این ۴ ماه و ۱۰ روز از عمومات جواز تزویج و صحت ازدواج زن خارج شده. این وقتی اجمال پیدا کرد، ما به هر حال دوران امر بین متباینین به یک معنا. یا عموم و خصوص من وجه خواهد بود. یعنی یک موقعی هست که ما فرض کنید بعد از یک سال بعد از وفات طرف متوجه می‌شود. ما نمی‌دانیم آن ۴ ماه و ۱۰ روزی که این خانم متوجه نبوده و شوهرش وفات کرده بوده عده‌اش سپری شده یا الآن که مطلع شده از این به بعد باید ۴ ماه و ۱۰ روز مدت خودش را حساب کند. یا قبلاً معتده بوده، یا الآن معتده بوده. بنابراین این ادلة عمومات جواز تزویج ما می‌دانیم یک تخصیصی خورده. تخصیصش مردد بین عدة منقضی شده است، یا عده‌ای که هنوز منقضی نشده. بنابراین اجمال مخصص به عام هم سرایت می‌کند. حالا جایی که فرض کنید دو ماه بعد از وفات خبرش برسد، خب ما الآن می‌دانیم ۲ ماه و ۱۰ روزش معتده است، بعد از بلوغ خبر. آن ۲ ماه دیگرش یا ۲ ماه قبل از بلوغ خبر است یا ۲ ماه بعد از این ۲ ماه و ۱۰ روز است. به هر حال دوران امر بین متباینین می‌شود. یعنی آن دو احتمال اینجا عموم و خصوص من وجه می‌شود، ما می‌دانیم که علاوه بر آن قدر مشترکی که یقین داریم که ازدواج درش محرم است، یک دو ماه دیگر هم ازدواج محرم است. حالا این دو ماه، دو ماه قبل از بلوغ خبر است، یا دو ماه بعد از سپری شدن این ۲ ماه و ۱۰ روز است. این را نمی‌دانیم. علی ای تقدیر نمی‌توانیم به آن عام تمسک کنیم. ان قلت که آن ۲ ماه قبلی که دیگر نسبت به آن علم اجمالی اثر ندارد. علم اجمالی در صورتی تأثیر دارد که از محل ابتلا خارج نباشد. آن ۲ ماه از محل ابتلاء خارج است دیگر، گذشته دیگر. یا اگر فرض کنید بعد از یک سال بعد از وفات زن مطلع می‌شود که شوهرش از دنیا رفته، حرمت آن‌که ۴ ماه و ۱۰ روز برایش حرام بوده، حرام بودن دیگر اثر ندارد. این هم بگوییم به جهت بعضی از آثار نادره که اگر احیاناً در آن ۴ ماه و ۱۰ روز ازدواجی می‌کرد و دخولی در آن ایام اتفاق می‌افتد حرمت ابد می‌آمد. به ملاحظة آن آثار بخواهیم حکم را متفرع کنیم. نه این آثار عرفی نیست. یعنی در واقع متعارف اثر متعارف عده حرمت ازدواج هست. و آن عده‌ای که قبلاً بوده آن اثری ندارد، پس علم اجمالی نسبت به قبل اثر ندارد، نسبت به بعدی ما نمی‌دانیم حرمت تزویج وجود دارد یا وجود ندارد. به عمومات احل لکم ما وراء ذلکم می‌توانیم تمسک کنیم.

پاسخ مطلب این است که نه این مطلب درست نیست. فرق است بین علم اجمالی که می‌خواهد یک اصل عملی را زمین بزند، یا علم اجمالی که می‌خواهد عام را تخصیص بزند. ما می‌دانیم که این عام که یک دلیل لفظی هست، یک تخصیصی خورده. و آن تخصیص باعث می‌شود که ما نمی‌دانیم که به هر حال یک مخصصی این دارد. نمی‌دانیم این مخصصش تخصیص خورده به ایامی که سپری شده که یا به ایامی که سپری نشده. بنابراین حجیت عام زیر سؤال می‌رود. و این زیر سؤال رفتن حجت متوقف بر این نیست که این عام اثر داشته باشد. حالا و ان شئت قلت اینجا عام، خاص با توجه به این‌که مثبتاتش حجت هست، اصلی که شما اگر بخواهید نسبت به هر ایامی بخواهید حرمت ندارد، اطلاق دلیل نسبت به مثلاً زمان وفات تا زمان بلوغ اگر اطلاق دلیل جواز تزویج با توجه به این‌که ما می‌دانیم یک حرمت تزویج اینجا ایجاد شده. این چون مثبتات امارات حجت است، اطلاق دلیل نسبت به هر یک از عده‌های محتمل، زمان‌های محتمل العدة، اطلاق عدم عده بودن و اطلاق عدم تزویج اقتضا می‌کند زمان دیگر حرمت تزویج داشته باشد. اینجا چون مثبتاتش حجت است، بازگشت می‌کند به این‌که ما یقین داریم که اینجا، به شیء ذی اثر باز می‌گردد. بنابراین ما دیگر آن بحث خروج از محل ابتلا و امثال اینها را اینجا پایش را نباید وسط کشید. این مقام اوّل بود.

اما مقام دوم در بحث اصل عملی هست. اصل عملی یک موقعی ممکن است ما بگوییم که اینجا مجرای برائت هست. چون نسبت به آن ۴ ماه و ۱۰ روزی که قبلاً، نسبت به آن ۴ ماه و ۱۰ روز که اصل جاری نمی‌شود، چون از محل ابتلاء خارج هست. بنابراین نسبت به، این‌که ازدواج، فرض حالا مثلاً ۴ ماه و ۱۰ روز. یک سال بعد از تزویج، یک سال بعد از وفات زن متوجه شده که شوهرش وفات کرده. این اصل نسبت به عدم حرمت تزویج در ایام منقضی شده اثر ندارد. چون از محل ابتلا خارج است. اصل عدم حرمت تزویج در ایام جدید بلا معارض هست و معارضی نداریم، اینجوری بخواهیم اصل برائت را بگوییم معارض نداریم. صرفنظر از بحث‌هایی که در جای خودش در مورد اصل برائت هست که آیا خروج از محل ابتلا، اصل برائت را از تأثیر می‌اندازد یا از تأثیر نمی‌اندازد، این‌که ما قائل هستیم که از تأثیر می‌اندازد. ما ادلة منجزة به علم اجمالی در مواردی که بعضی از افراد که از محل ابتلاء خارج باشند، ما دلیلی برای منجزیت علم اجمالی نداریم. حالا آنهایش را الآن نمی‌خواهم وارد بحث بشوم، ولی اینجا یک توضیحی وجود دارد، آن این است که در صورتی به برائت نوبت می‌رسد که ما اصل حاکمی نداشته باشیم. ممکن است ما اینجا بگوییم که اصل حاکمی وجود دارد که آن اصل حاکم اصل استصحاب هست. استصحاب، مسأله چند فرض دارد. فرض‌های مختلفی هست که می‌شود در مورد استصحاب بحث کرد. یک موقعی زمانی که زن، سه فرض ما اینجا داریم. یک فرض این هست که زن زمانی که به او خبر بالغ می‌شود قبل از ۴ ماه و ۱۰ روز از وفاتش هست. فرض دوم این هست که بیشتر از ۴ ماه و ۱۰ روز است. فرض سوم این است که دقیقاً سر ۴ ماه و ۱۰ روز به او خبر وفات می‌رسد. خب حالا این فرض سوم که یک فرض نادری هم هست.

اما آن صورتی که قبل از ۴ ماه و ۱۰ روز خبر وفات به او می‌رسد، از زمانی که خبر وفات می‌رسد، تا ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات، در این مدت خب حتماً این معتده هست. و نمی‌دانیم بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات آیا آن باقی ماندة از ۴ ماه و ۱۰ روز از بلوغ خبر را، این معتده هست یا معتده نیست، استصحاب بقای زن در اعتداد را جاری می‌کنیم. این زن قبلاً معتده بوده، نمی‌دانیم، یعنی در این فاصلة بلوغ خبر تا زمان ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات، در این فاصله قطعاً معتده است. در بعد از آن نمی‌دانیم آیا معتده هست یا معتده نیست، استصحاب بقای اعتداد زن را می‌کنیم. و استصحاب کلی هم نمی‌خواهیم بکنیم. استصحاب اصلاً فرد شخصی، ما می‌دانیم این زن معتده هست، نمی‌دانیم این معتده بودنش به چه نحوی است. معتده بودنش، اعتدادی هست که از مبدأش حین بلوغ خبر بوده یا مبدأش حین وفات بوده که دیگر سپری شده باشد. خب می‌دانیم که زن معتده هست. این معتده بودن زن را، نمی‌دانیم این معتده بودن زن به گونه‌ای هست که الآن دیگر هنوز معتده هست یا دیگر معتده نیست. چون مبدأش مشخص نیست، منتهایش هم مشخص نیست. بنده خدایی می‌دانیم عمرش چقدر است، این ۵۰ سالش است. یک زمان زنده بوده، استصحاب بقای حیات همین شخص حی را می‌کنیم. شخصی که در یک زمان زنده بوده، نمی‌دانیم بعد از آن زنده بوده یا زنده نبوده، ولو منشأ شک ما، شک در مبدأ حیاتش هست. و این‌که به چه نحو شارع مقدس این عده را در حق او جعل کرده. این شک ما در این‌که این عده‌اش به چه شکلی است، عده‌اش به نحوی است که مثلاً قصد عنوان باید بکند، وقتی خودبخودی منقضی نمی‌شود یا عده‌اش به چه شکلی است، این باعث نمی‌شود که ما این را کلی بکند. نه یک فرد شخصی اعتداد هست. این فرد شخصی اعتداد را نمی‌توانیم بعد از انقضای ۴ ماه و ۱۰ روزی که مبدأش وفات است این اعتداد تمام شده یا تمام نشده، استصحاب بقای معتده بودن زن را می‌کنیم. این یک صورت.

صورت دوم جایی هست که نه، معتده بودن بیش از ۴ ماه و ۱۰ روز گذشته باشد. اینجا استصحاب عدم اعتداد می‌کنیم. چون ما یقین داریم که در فاصلة ۴ ماه و ۱۰ روز بعد از وفات زن تا هنگام بلوغ خبر. فرض این است که بلوغ خبر بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات اتفاق افتاده. در فاصلة ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات تا هنگام بلوغ خبر، در این فاصله، قطعاً این زن معتده نبوده. چون یا عده‌اش قبل بوده و تمام شده، یا عده‌اش هنوز شروع نشده. پس در این فاصله معتده نیست. ما نمی‌دانیم بعد از این معتده می‌شود یا نمی‌شود. چون احتمال دارد قبلاً معتده باشد. استصحاب بقای معتده بودن زن را می‌توانیم بکنیم. استصحاب می‌کنیم که زن معتده نیست. ان قلت که این استصحاب بقای معتده بودن زن معارض هست با استصحاب بقای عدم اعتداد در زمان آن ۴ ماه و ۱۰ روز اوّل. ما نمی‌دانیم به محض وفات معتده بودن شروع شده یا شروع نشده، قبل از وفات که زن معتده نبوده است. استصحاب عدم معتده بودن زن در آن ایام ۴ ماه و ۱۰ روز اوّل معارض هست، با این استصحاب بقای عده برای بعدی. معارضه‌ای را ممکن است شخصی مدعی بشود. ولی پاسخ این مطلب این است که. اوّلاً معتده نبودن در جایی که زن زوجة غیر باشد، این معتده نبودن اثر ندارد. اثر مال برای معتده نبودن است. حالا ممکن است شما بگویید شبیه استصحاب عدم ازلی هست. معتده بودن و معتده نبودن در مورد زنی است که از شوهر جدا بشود. و الا زنی که شوهردار است، این معتده نبودنش این منشأ اثر نیست، بنابراین این معتده نبودن به اعتبار این‌که شوهردار است این معتده نبودن، این منشأ اثر نیست. این غیر از معتده نبودنی هست که دو جور عدم اعتداد است و نمی‌توانیم بگوییم. آن معتده نبودنی که در زمان ازدواج بوده، آن معتده نبودنی نیست که موضوع جواز تزویج باشد. معتده نبودن زن خلیه موضوع هست و اینجا زن خلیه اصل وجودش وجود ندارد. پس یک چیزی شبیه استصحاب عدم ازلی هست که بنابر تحقیق جاری نمی‌شود. همان اشکال عدم ازلی در اینجا هم می‌آید. این اوّلاً.

ثانیاً خب شما استصحاب عدم اعتداد زن در آن زمان را چی می‌خواهید، برای چی می‌خواهید اجرا کنید؟ می‌خواهید بگویید که جواز تزویج دارد، خب آن زمان که اصلاً مطلع نبوده، از محل ابتلا خارج بوده. تزویج ازدواجی که هست، این‌که بگوییم اگر احیاناً از یک ازدواجی انجام بگیرد، آن ازدواج صحیح است، آن متعارف نیست که در زمانی که علم ندارد به مرگ کسی ازدواج کند. این‌که بخواهد بگوید به اعتبار این‌که ممکن است عصیاناً زن ازدواجی کرده باشد، این می‌خواهد آن ازدواج عصیانی را تصحیح کند. یا نفی حرمت ابد و امثال اینها. اینها چیزهای مستبعدی است. آن چیزی که عرفاً ممکن است نتیجة این استصحاب باشد، این هست بگوییم در آن زمان ازدواج معتده نبوده، پس زمان عده‌اش بعد بوده، این مثبت است. استصحاب عدم اعتداد در فاصلة بین مرگ تا ۴ ماه و ۱۰ روز، اگر بخواهد اثبات کند زمان عده‌اش متأخر بوده، این مثبت است. خودش هم اثر ندارد. پس بنابراین اثر عرفی ندارد. خودش اثر عرفی مورد لحاظ عرف ندارد، پس بنابراین استصحاب، عدم اعتداد در فاصلة بین ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات و زمان بلوغ خبر در این فاصله معتده نبوده. استصحاب می‌کنیم عدم اعتداد را در برای بعدش. به نظر می‌رسد که این استصحاب مشکلی نداشته باشد. البته این استصحابات همه مبتنی بر این هست که ما در شبهات حکمیه قائل به جریان استصحاب بشویم. و اینجور موارد را بگوییم. ما البته در بسیاری از موارد شبهة حکمیه ادلة اولیة استصحاب را ناتمام می‌دانیم، ولی می‌گوییم بنای عقلا بر جریان بقای آن حکم اعتباری است. ولی در اینجور موارد معلوم نیست همچین بنای عقلایی بر بقای عدم اعتداد باشد. بگوییم که ما نمی‌دانیم آن عدم اعتداد تحقق دارد یا تحقق ندارد، خیلی روشن نیست که ما بتوانیم استصحاب عدم اعتداد را بکنیم. این‌که باید رفت روی بحث برائت و امثال اینها و الا به عنوان یک اصل عملی استصحاب عدم اعتداد معلوم نیست اصل جاری بشود، در شبهات حکمیه، عرض کردم شبهات حکمیه گاهی اوقات مثلاً من مواردی که یقین دارم زن زوجیت حاصل شده، ولی نمی‌دانم که صیغة طلاق را درست خواندم یا درست نخواندم. ما بگوییم استصحاب بقای علقة زوجیت، عقلاءً اینجا استصحاب بقای علقة زوجیت می‌کنند ولو شک من در زوال علقة زوجیت به جهت این باشد که نمی‌دانم، این زوال علقة زوجیت به جهت شبهة حکمیه شک داشته باشم. حالا این را اجازه بدهید من در جلسة بعد در مورد این‌که اینجا آیا مشکلی از جهت شبهة حکمیه بودن هست بیشتر توضیح بدهم. این یک مقداری رویش تأمل بفرمایید. و همچنین می‌ماند حکم صورت سوم که جایی که، البته صورت نادری است ولی ببینیم آیا آنجا استصحاب جاری می‌شود، جایی که من دقیقاً ۴ ماه، این خانمی که شوهرش وفات کرده دقیقاً ۴ ماه و ۱۰ روز بعد از وفات شوهر خبر وفات شوهر به او می‌رسد. حالا این فرض بسیار نادری هم هست، ولی حالا ببینیم آیا در آنجا مسئله چی هست، استصحاب جاری هست یا استصحاب جاری نیست. ان‌شاءالله بعد از ایام فاطمیه این را ان‌شاءالله خدمتتان هستیم، بحث را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان